



کاوس کیانی

نوشریعتی، در قرن ۲۱

موضوع : عناصر مانای اندیشه‌ی شریعتی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● در قرن ۲۱، نوشریعتی‌ها بر کدام یک از عناصرِ مکتبِ شریعتی می‌توانند تکیه کنند؟ نسخ و منسوخ اندیشه‌ی شریعتی کدامند؟

● خب! از نام حزبِمان (حزبِ عرفان، برابری، آزادی)، نامِ آن عنصر، مشخص است. چون ما مشخصاً بر آن عنصرِ مانای مکتبِ شریعتی تکیه کردیم، که یک آرمانِ تاریخیِ بشری است، و یک مسالهی قرنِ بیست و یکمی، و در عینِ حال، یک ایده‌ی رو به گسترش.

● من در آغاز باید توضیحی بدهم که چرا مدام از عبارتِ "مکتبِ رهایی‌بخشِ شریعتی" استفاده می‌کنم. تاکیدِ زیادِ من بر کلمه‌ی "رهایی‌بخش"، به این معناست که، شریعتی اساساً مکتبِ خویش را خیلی ضابطه‌مند نمی‌کند، و هدفِ مکتبِ او آن است که، انسان‌ها را، از همه‌ی جبرهایی که بر جسم و روح‌شان بسته شده، رهایی بخشد. پس، آن چنان که خودِ او می‌خواست، از ایدئولوژی‌مان یک دستگاهِ اسارتِ نسازیم!

● زمانی که ما از مکتبِ شریعتی حرف می‌زنیم، این خصیصه‌ی "رهایی‌بخشی"، صفتِ بارزِ آن است، چنان که وقتی از روشنفکر حرف می‌زنیم، منظورمان، روشنفکرِ مسئول است، و "مسئولیت"، خصیصه‌ی اصلیِ اوست. و اگر "روشنفکر"ی مسئول نباشد، تنها یک "روشنگر" است، انسانِ متفکری که، کارش، "تفسیر" جهان است، و نه "تغییر" آن!

● پس، اگر ما در رابطه با مکتبِ شریعتی حرف می‌زنیم، این اصطلاح و صفتِ "رهایی‌بخش"، جزء لاینفکِ آن است، درست مثل همان رابطه‌ی بینِ کلمه‌ی روشنفکر با صفتِ "مسئول". چرا که، هدفِ اصلیِ مکتبِ شریعتی، رهاییِ انسان از چهار زندانِ انسان است، که او را از خداگونگی بازداشته‌اند.

● من در حالِ جمع‌آوریِ متن‌هایی از شریعتی هستم، برای نوشتنِ کتابی به نامِ "چهار زندانِ انسان، در نگاهِ شریعتی"، و در آنجا خواهیم دید که، از نظرِ شریعتی، خداگونه شدن، در واقع، همان رهاییِ از چهار زندانِ انسان است، که عبارت است از: زندانِ طبیعت، زندانِ تاریخ، زندانِ جامعه، و زندانِ خویشتن. اصلاً می‌گوید: خداگونه شدن یعنی همین رهاییِ وجودی (آزادی)، و شما به میزانی که "رها" می‌شوی، "خداگونه" می‌شوی. و تأکیدی که من بر کلمه‌ی رهایی‌بخش دارم، برای جا انداختنِ این ایده است.

● از نظرِ من، آن بخشِ مانای اندیشه‌ی شریعتی در جهان امروز، آرمانِ "عرفان، برابری، آزادی" است، که عبارت است از: یک مبارزه‌ی سه بُعدی: اول، مبارزه برای کسبِ "آزادی"، یعنی آزادیِ انسان و آزادیِ جامعه، دوم، ایجادِ "برابری"ی منزلتی، حقوقی، و به ویژه اقتصادی، و سوم، تحققِ عرفان، اخلاق، معنویت، و به آزادیِ وجودی رسیدنِ انسان.

● در اندیشه‌ی شریعتی، بین آزادی و رهایی فرقی بسیار مهم وجود دارد، و تفکیک این دو، در سیر خودسازی و خداگونگی، دارای نقشی اساسی است. در اندیشه‌ی شریعتی، و نیز در علوم انسانی، "رهايي" را "آزادی منفی" می‌گویند، و "رهايي وجودی" را "آزادی مثبت"، و رهایی گام اول رسیدن آدمی به رهایی وجودی و تعالی انسانی است.

● یک مثال شاید روشنگر این تفاوت بین رهایی و آزادی باشد: یک زندانی، یک اسیر است. و فرض کنید که او به خاطر بدهی در زندان است، اگر شما با پرداخت بدهی وی، او را از زندان بیرون بیاورید، به او "رهايي" بخشیده‌اید، و نه "آزادی"! او اکنون رها است، اما هنوز اسیر هزاران جبر طبیعی و تاریخی و اجتماعی و غریزی، و آزادی پروسه‌ای است که، با رهایی آغاز می‌شود. و در حقیقت، باید گفت که: رهایی، بخش آغازین، و بخش اصلی پروسه‌ی آزادی انسان است، و تنها با تلاش خود فرد نیز دست‌یافتنی است.

● در نگاه شریعتی، برای جامعه‌سازی، و رسیدن افراد جامعه به "آزادی وجودی"، آنان اول باید از حکومت‌های استبدادی "رها" شوند، آزادی فردی و اجتماعی و سیاسی را به دست آورند، و بعد، از استثمار، و نظام استثماري انسان‌کش، رها شوند، و جامعه‌ای داشته باشیم مبتنی بر آزادی و برابری،

یعنی این که، بسترهای رشد انسانی آماده باشد، و انسان‌ها، نه مجبور باشند که مثل یک برده شب و روز کار کنند، و نه برده‌ی فکری تصمیم‌گیری‌های حکومت باشند، و خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند، و فراغت و فرصتی داشته باشند برای "شدن"، و تحقق ارزش‌های انسانی_خدایی در خویش، و خداگونه شدن.

● آری! در هر جامعه‌ای، یک در هزار افراد جامعه، تحت هر شرایطی، و حتی در نظام استبدادی و استثمار و استثمار، سیر رشد و تعالی، و خداگونه شدن را، پی می‌گیرند، اما، در رابطه با ۹۹ درصد مردم جامعه، تا بستر مناسب و آماده‌ای فراهم نباشد، هیچ رشد و تعالی‌ای وجود نخواهد داشت. چون، آدمی که باید روزی دوازده ساعت کار کند، و گاه حتی دو سه شغل داشته باشد، در این میان، "شدن" کیلویی چنده؟! "خداگونه‌گی" کیلویی چنده؟! این حرف‌ها چرندیات است! و با دعوت به شعر مولوی، شعر عرفانی، عرفان حلقه، مدیتیشن، و...، هیچ رشدی در کار نیست. این حرف‌ها عرفان و معنویت نیست، چرندیات است، و همه توهم و فریب و استحمار و سرگرم کردن افراد ناآگاه جامعه است!

● انسان نیازمند به فراغت است، تا به دنبال آرزوها و آرمان‌های خویش برود. در آن هنگام، یعنی در هنگام فراغت، اکثریت افراد جامعه می‌خواهند عشق و حال کنند، تفریح

کنند، بگردند، بخندند، و خوش باشند، و زندگی غریزی کنند، زندگی نباتی کنند، خُب! بکنند. اما اقلیتی هم هستند که، از این فراغت، برای رشد و تعالی انسانی، استفاده می‌کنند.

● زمانی که ما از زندگی انسانی صحبت می‌کنیم، منظورمان یک زندگی در راستای تعالی آن "خویشتنِ خداییِ خویش"، و کنترل آن "خویشتنِ غریزیِ خویش" است، رسیدن به خداگونگی است، و این آرمانِ بزرگِ انسانی، بدون داشتنِ آزادی و برابری، ممکن نیست.

● از نظر شریعتی، هر کسی که، بدونِ برخورداریِ جامعه از آزادی و برابری، جامعه را به معنویت، عرفان، و آزادی‌های وجودی، دعوت کند، یک دغل‌بازِ فریب‌کار است، یک روشنفکرِ مزدورِ سرمایه‌داری است، مزدورِ استبداد است. پس فریب‌اش را نخورید! قبول نکنید! اعتماد نکنید! بگوئید: برو! خودتی! و بلافاصله بفهمید که، این فرد یک مشکلی دارد، یا ابله است، و یا برای فریبِ مردم آمده است.

● در جهانِ امروز، برخلافِ جهانِ کهن، فریب‌کاران فقط روحانیان نیستند، چون، روشنفکران هم، به مثابه‌ی نیروهای جدیدِ فریب، به این ارتشِ فریب اضافه شده‌اند، و اتفاقاً قدرتِ اثرگذاریِ بیش‌تری هم دارند! و امروز شاهدِ آنیم که، رفته رفته، ایدئولوژی‌ها و روشنفکران، دارند جای مذاهب و

روحانیان را پُر می‌کنند. و به جای آن روحانی‌ها، که زمانی واسطه‌هایی برای تحمیق مردم بودند، امروز روشنفکران هستند که این نقش واسطه را ایفا می‌کنند. روشنفکرانی که، یا وابسته به طبقات مرفه هستند، و یا توسط آن‌ها فریب خورده، و توده‌ی مردم را فریب می‌دهند. و آنان را، در یک نظام استبدادی، و غرق در فقر و فلاکت، به اخلاق و معنویت و عرفان دعوت می‌کنند!

● یکی از اهداف شریعتی، در طرح تثلیث اهورایی "عرفان _ برابری _ آزادی"، آن بخش مانای اندیشه‌ی او، هشدار است به افراد خودگاہ این جامعه که: آگاه باش! بین آزادی و برابری و عرفان، یک پیوند و پیوستگی حیاتی جدایی‌ناپذیری برقرار است. این را بفهم! تا تو را در این جامعه‌ی استبدادی و استثمار، به دنبالِ نخود سیاه نفرستند! به دنبالِ خودسازی، با شعارِ انسان‌خرگن "خود را بسازیم، تا جامعه را بسازیم"! نوعی چرندیات مدرن!

● آی ای فرصت‌طلب! به دنبال راهی میان‌بر، و به قولِ رضا مارمولک، راهی "دَررُو" برای رستگاری شخصی می‌گردی؟ آن هم در جامعه‌ای که: ده میلیون بیکار دارد، پنج میلیون معتاد، دو سه میلیون زنِ خودفروش، یکی دو میلیون کودکِ کار، و بین یازده الی پانزده میلیون حاشیه‌نشین شهری. در جامعه‌ی که از فقر، زنی به خاطر خرید شیر خشک نوزادش، خودش را

می‌فروشد، عرفان و معنویت و خودسازی فردی، بدون مبارزه‌ی اجتماعی، یعنی چی؟ این مزخرفات چیست؟!

● آری! خودسازی و عرفان و معنویت آری، اما، در حین مبارزه، در بطن مبارزه، در کنار کار تشکیلاتی، در درون کار حزبی، در نهادسازی، در ایجاد اتحادیه، و... و اساساً در حین مبارزه‌ی با استبداد و استثمار و استحمار، و در تلاش برای رهایی انسان و جامعه است که، به خدا میرسی.

● در نگاه شریعتی، ما در اسلام، راه میان‌بر و درو، برای رسیدن به خدا، نداریم، و تو، برای رسیدن از "خود" به "خدا"، باید از میان "خلق" بگذری! آری! راه رسیدن از خود به خدا، از میان خلق می‌گذرد. با مولوی‌خوانی، با صوفی‌بازی، با عرفان حلقه، با مدیتیشن، با یوگا، و غیره، عارف نخواهی شد، و به عرفان نمی‌رسی! این‌ها فریبکاری است! هر چند که شاید، با آن‌ها، به آرامشی درونی دست یابی!

● نظر شریعتی، در رابطه با این نوع خودسازی و عرفان‌بازی، سخت جالب و شگفت‌آور است! مضمون نظر او چنین است: من از این آدم‌هایی که می‌خواهند خودشان به تنهایی به بهشت بروند، بیزارم، و اینان، کثیف‌ترین موجودات روی این خاک هستند، که می‌خواهند فقط خودشان را در ببرند! گول شعارهای معنوی و عرفانی‌شان را نخورید!

● او ما را دعوت می‌کند، تا به این فرمانِ قرآن گوش دهیم که: "...از همان آن جایی جاری شوید، که مردم جاری می‌شوند!..." و در این مسیر، این روایتِ بسیار اساسی و عمیق، راهنمای بی‌نظیری است: کونوا مَعَ النَّاسِ وَ لَا تَكُنْ مِنْكُمْ. به معنای: "با" مردم باش، اما، "از" آنان مباش! عبارتِ کونوا مَعَ النَّاسِ، یعنی، در مسیرِ رهایی، با مردم بودن، همراهِ مردم بودن، گام به گام با آنان حرکت کردن. و لاتکن منکم، یعنی، از نظرِ سطحِ فکری و شخصیتی، از آنان مباش! چون، به عنوانِ یک مومن و روشنفکر، باید در سطحِ بس بالاتری از مردم باشی.

● ای روشنفکر! با مردم همراه باش! و دست در دستِ شان، برای رهایی خود و آنان، قدم بردار! اما اگر مردم را به حالِ خود رها کردی، و خواستی فرصت‌طلبانه، به تنهایی، به عرفانِ بررسی، بدان که، در آن صورت، درست مثلِ آن کسی خواهی بود، که در مسافرت، آن زمان که راهزنان به شما حمله کردند، برای نجاتِ خویش، دستِ بچه، زن، پدر، مادر، دوست، همسایه، و همشهریِ خویش را رها کرده، و تنها فرار کند! یک نوع رهایی و نجاتِ فردیِ کثیف و فرصت‌طلبانه!

● و در پایان، باید یادآور شوم که: آن چیزی که امروز در مکتب شریعتی اساسی است، آرمانِ مانای "عرفان _ برابری _ آزادی" است:

◆ اول، تحققِ آزادی و دموکراسی است، و تمامی ملزومات و مقتضیاتِ آن. و به ویژه، تکیه‌ی بر اعلامیه‌ی حقوقِ بشر، که دربردارنده‌ی تمامِ آن حقوقِ اساسی است، که حق و نیازِ امروز ما است.

◆ دوم، تکیه بر نظامِ برابره، و نوعی سوسیالیسمِ انسانی، هرچند که، الان هنوز امکانِ تحققِ آن نیست، و پیش از رسیدنِ به آن مرحله، ما نیازمندِ پیاده‌سازیِ یک "برنامه‌ی توسعه" هستیم، تا رفته رفته بتوانیم، به یک اقتصادِ مردمی سوسیالیستی دست یابیم. اما، برنامه‌ی کلی ما، از همین امروز، باید برای تحققِ چنین نظامی در آینده باشد.

◆ و سوم، کاری که از نظرِ اجتماعی باید انجام دهیم، کارِ حزبی است. و حتی اگر به استراتژیِ خودآگاهی دادنِ به توده‌ی مردم هم معتقدیم، باز هم باید از طریقِ کارِ حزبی منسجم و هماهنگ و برنامه‌ریزی‌شده اقدام کنیم.

● ما باید دعوت‌گر این مردم بی‌پناه باشیم به سازمان‌دهی و سازمان‌یابی، چرا که، توده‌ی متفرق، همیشه طعمه‌ی گرگ است! و در دوران جدید، علاوه بر کار حزبی، و دعوت مردم به تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها، کار اساسی و مدرن دیگر، دعوت آنان به ایجاد انواع نهادهای اجتماعی است.

● و در نهایت، ما باید این مردم را دعوت کنیم به یک اتحاد ملی. به این معنا که، ضمن حضور در نهادها، اتحادیه‌ها، سندیکاها، و احزاب، رفته رفته به سمت یک نوع "جنبش مطالبه‌گری ملی" گام برداریم، و برای مقاومت در برابر قدرت حاکم، یک جریان ضد قدرت را شکل دهیم، گرچه هنوز راه درازی را در پیش داریم!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : تیر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

